

بررسی اسطوره و انواع آن در شعر معاصر

(با نگاهی به شعر موسوی گرمارودی)

ساغر سلمانی نژاد مهرآبادی^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خواجه نصیرالدین طوسی

عبدالرضا سیف

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

(از ص ۱۹ تا ۳۸)

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۶/۲۶، تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۶/۲۴

چکیده

شعر با اسطوره گره خورده است و شاعران اغلب لحظاتی را در سیر اساطیری به سر می‌برند. اسطوره با بیانی نمادین، به شکوفایی شعر و چندلایه شدن اثر کمک می‌کند. پیشرفت علوم سبب کم‌رنگ‌تر شدن اثر اساطیر در بین مردم شد، اما هرگز نتوانست آن را به کلی و به‌خصوص از حیطة ادبیات خارج سازد. از همین رو، بر آنیم تا در شعر موسوی گرمارودی، به نمونه‌هایی از اساطیر برای پاسخ به این پرسش دست یابیم که گرمارودی از چه نوع اسطوره‌هایی در اشعارش بهره جسته است و در این زمینه بیشتر به کدام دسته اشاره کرده است؟ بررسی‌ها نشان می‌دهد که گرمارودی در اشعارش به استفاده از اساطیر مختلف ملی و مذهبی دست زده است. بیشترین توجه شاعر، به اساطیر مذهبی بعد از اسلام است که در این بین شخصیت‌هایی چون پیامبر (ص) و امام علی (ع) و امام زمان (عج) بن‌مایه اصلی شعر او را تشکیل می‌دهند. اساطیر دینی قبل از اسلام، در درجه دوم استفاده قرار دارند و اساطیر ملی با فاصله‌ای کم در درجه سوم اهمیت قرار می‌گیرند. گرمارودی از اساطیر ملی نیز برای تبیین مفاهیم مذهبی و آیینی بهره جسته است. وی گاه برای برجسته‌تر کردن مفاهیم معاصر، به بازگویی اساطیر گذشته پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: اسطوره، انواع اسطوره، شعر، شعر معاصر، موسوی گرمارودی.

۱. مقدمه

اسطوره به اشکال گوناگون تعریف شده است؛ اما اغلب پذیرفته‌اند که

اسطوره نقل‌کننده سرگذشت قدسی و مینوی است؛ راوی قصه‌ای است که در زمان اولین، زمان شگرف بدایت همه چیز، رخ داده است. به بیانی دیگر، اسطوره حکایت می‌کند که چگونه از دولت سر و به برکت کارهای نمایان و برجسته موجودات مافوق طبیعی، واقعیتی (چه کل واقعیت: کیهان) یا فقط اجزایی از واقعیت (جزیره‌ای، نوع نباتی خاصی، سلوکی و کرداری انسانی و نهادی) پا به عرصه وجود نهاده است (الیاده، ۱۳۶۲: ۱۴).

از این رو می‌توان گفت که اساطیر، مجموع اعتقادات مذهبی و اشرافی و علمی انسان‌های اولیه است که راجع به جهان اصغر و اکبر حاصل شده و با کمک داستان‌هایی مطرح گردیده و تاکنون نیز باقی مانده‌اند.

اساطیر، ضمن دگرگونی در طول زمان، خاصیت ماورایی خود را حفظ کرده و به حیات ادامه داده‌اند. اسطوره با شعر پیوندی دیرینه دارد و اصل جدایی‌ناپذیر آن است. درباره ارتباط اسطوره و ادبیات، نظریات مختلفی ابراز شده است؛ برخی معتقدند اسطوره زمینه و محل زایش ادبیات است و گروهی ادبیات را زمینه ارائه اساطیر می‌دانند. گاهی اسطوره جزئی از ادبیات و گاه برعکس، ادبیات بخشی از اسطوره خوانده شده است. فرای، اسطوره را از اصول زیربنایی برای ساختار و قالب‌بندی ادبیات برمی‌شمارد و آن را با کهن‌الگوها پیوسته می‌داند. دنی ژورمون و لوی استراوس نیز ادبیات را منتج و مستخرج از اسطوره‌ها می‌شمارند، بدین صورت که سبب می‌شوند اسطوره کارکرد دینی و مذهبی خود را از دست بدهد و تبدیل به یک داستان زیبا شود (رک. جواری، ۱۳۸۳: ۴۴). برخی نیز معتقدند «اساطیر کلا ورای ادبیات‌اند و ارزش اسطوره، ارزش ادبی خاصی نیست و درک یک اسطوره تجربه ادبی خاصی به شمار نمی‌رود» (روتون، ۱۳۸۱: ۷۸).

اسطوره با تاریخ نیز ارتباط یافته است، به طوری که در برخی موارد در مقابل هم می‌ایستند و گاه به هم تبدیل می‌شوند. الیاده معتقد است که شخصیت‌های تاریخی، بیش از پنجاه سال در حافظه جمعی مردم باقی نمی‌مانند، مگر اینکه به اسطوره بدل شوند. وی می‌گوید: تاریخ امروزی بشر جایگزین اساطیر بشر دیروزی شده است؛ هرچند اسطوره هرگز از بین نرفته و کارکردش فقط به این امر ختم نمی‌شود. او تفاوت اسطوره دیروز و

تاریخ امروز را همان اصل برگشت‌پذیری زمان در اسطوره و برگشت‌ناپذیر بودن وقایع و زمان در تاریخ می‌داند (الیاده، ۱۳۶۲: ۲۱). با تمام تفاوت‌ها، باز هم تاریخ و اسطوره جدانشدنی‌اند و می‌توان گفت لزومی هم بر این جداسازی وجود ندارد.

حتی متکلمینی که تا چند سال پیش می‌کوشیدند که در تفسیر و تأویل تورات، حقیقت را از اسطوره جدا کنند، ناگهان تغییر عقیده داده و دیگر تشخیص تاریخ از اسطوره را بی‌اهمیت تلقی می‌کنند؛ به این اعتبار که اسطوره ممکن است تاریخ باشد و تاریخ میان دو اسطوره - اسطورهٔ آفرینش و اسطورهٔ پایان جهان - قرار بگیرد (باستید، ۱۳۷۰: ۵۴).

در شعر، اسطورهٔ تاریخ و تاریخ اسطوره می‌شود و با نگاهی متفاوت، شخصیت‌های مختلف نمود می‌یابند. ذهن خلاق شاعران، زمینهٔ بروز اساطیر مختلف را فراهم آورده؛ البته شیوهٔ ظهور آن‌ها به گونه‌های مختلف بوده‌است:

الف) گاه شاعر عین یک اسطوره را یادآوری می‌کند و در حقیقت نوعی تلمیح به کار می‌برد.

ب) «گاه اسطوره‌ها به نحوی جدید و متناسب با شرایط زمان و مکان باززایی می‌شوند؛ زیرا اسطوره در هر زمان، شکل و نقش و کاربرد ویژه‌ای دارد و در جریان زمان و در مرزهای جغرافیایی و در میان مردمان گوناگون ممکن است دستخوش دگرگونی‌هایی شود و نقش تازه‌ای بپذیرد» (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۱۳).

پ) گاه نیز شاعر به اسطوره‌سازی با کمک شخصیت‌های تاریخی دست می‌زند. اسطوره‌هایی که قدرت انطباق‌پذیری با شرایط و تفکرات جامعهٔ جدید را ندارند، جای خود را به اسطوره‌های نوین می‌دهند. در این گونه اسطوره‌سازی غالباً شخصیت‌های تاریخی، گونه‌ای اساطیری به خود می‌گیرند و به صورت نمونه و الگوی عصر نوین درمی‌آیند (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷: ۷۳).

در این بین، اساطیر ممکن است مربوط به کشور و مذهب شاعر باشند و گاه نیز از ورای مرزها آمده و ذهن شاعر را به خود مشغول کرده باشند.

۲. بینش اساطیری گرمارودی

گرمارودی نیز مثل هر شاعر دیگر، گاه در حال‌وهوایی اسطوره‌ای سیر می‌کند و از دنیایی سخن می‌گوید که با جهان امروزی فاصلهٔ بسیار دارد. دنیای زمان آغازین، آن روزها که

نخستین بشرها از گیاهی به وجود می‌آمدند، و یا پروردگار با دمیدن در کوزه‌ای به آفرینش انسان دست می‌یازید:

من تاریخ نانوشته‌ای دارم / آه می‌دانی / چه شب‌های طولانی / که من در گاهواره
برگ‌های بلند گردو / دراز به دراز / با موی‌رگ‌های برگ / خسبیده‌ام / یکی از خدایان /
- نمی‌دانم کدام؟ - / مرا به تحقیر چون کوزه‌ای / بر دوش گرفت / و زیر آبشاران در
هوا معلق می‌داشت / تا ظرفیت کوزه‌گون مرا / به رخ بکشاند / قضا را، کوزه طاق
نیامورد / و از بن رها شد / و اینک و همواره / آبشاران / از دل من می‌گذرد (موسوی
گرمارودی، ۱۳۶۳: ۵۸).

شاعر در این ابیات، هم تفکر اسطوره‌آفرینش در ایران باستان را منظور می‌دارد و هم روایات اسلامی و تورات را. وی شروع زندگی گیاهی انسان را در جای دیگر نیز یادآور ساخته و تفکر اساطیری تولد دوباره را همراه با آن بیان کرده‌است: «خوشا روزی که سرخ بمیرم و سبز برآیم / چون ریواس / و چون رنگین کمان» (همان: ۹۹). او دیدگاه قدما درباره‌ی تبدیل سنگ به یاقوت، و زمرد، و... را نیز به گونه‌ای باورپذیر در شعرش ارائه کرده و بدین ترتیب تفکر اسطوره‌ای خود را به اثبات رسانده‌است: «کلام تو گیاه را بارور می‌کند / و از نفست گل می‌روید /... / در من رودی از شکفتن جاری است /... / و من آن رودم که سنگ‌های خود را به دریا می‌سپارد، از آن پس که آن‌ها را به زمرد دگرگونه کرده باشد» (همان، ۱۳۵۷: ۶۰-۶۴). گرمارودی علاوه بر این، از ناکجا سخن می‌گوید؛ ناکجایی اساطیری. مکانی فراتر از مکان که جز اندکی بدان دست نمی‌یابند و قدرت درک آن را ندارند؛ چون مکانی برتر است و مقدس: «خوشا موجی / کز نوازش نسیم / بر تن تالابی / آن سوی ناکجا / می‌افتد» (همان، ۱۳۶۳: ۱۰۰).

ناکجا و هیچستان و جابلقا و جابلسا و بسیاری از مکان‌های اسطوره‌ای، هنوز هم مورد توجه شاعران و نویسندگان عصر شتاب قرار دارد و به نوعی روح و ذهن آنان را به خود مشغول کرده‌است. در این مقاله، برای تحقیق در انواع اساطیر ظهوریافته در شعر گرمارودی، کتاب‌های خط خون و سرود رگبار و باغ سنگ (گزیده اشعار) را بررسی کرده‌ایم.

۳. اساطیر و انواع آن در شعر موسوی گرمارودی

با بیان تعاریفی، اساطیر را به سه دسته تقسیم کردیم؛ اساطیر ملی که مربوط به سرزمین ایران است و راجع به آفرینش زمین و آسمان و بخش‌های مختلف آن و خدایان و

اهریمنان یا پهلوانان و قهرمانان کهن صحبت می‌کند و آن‌ها را شامل می‌شود. این اساطیر را اسطوره‌های «ملی» نامیدیم.

بخش دیگری از اساطیر مربوط به پیامبران از آدم^(ع) تا خاتم است که در تورات و انجیل و قرآن و همچنین سایر ادیان الهی به آن پرداخته شده‌است. به این بخش از اساطیر عنوان اسطوره‌های «دینی» دادیم.

اما بعضی از وقایع تاریخی است که افراد مختلف بر اثر گذشت زمان، آن را چون الگویی پذیرفته‌اند و در هاله‌ای از اسطوره پیچیده شده‌اند. این دسته از وقایع تاریخی نیز به دو بخش تقسیم شده‌اند؛ اساطیر تاریخی که شامل افراد تاریخی غیراسلامی هستند و اساطیر اسلامی که به وقایع دنیای اسلام مربوط‌اند و به اسطوره مبدل شده‌اند.

۳-۱. اسطوره‌های ملی

شاعر و نویسنده ایرانی هر جا که باشد و هر آیین و هدفی داشته باشد، با نوروز گره خورده‌است. ایرانی بدون نوروز نمی‌تواند آغاز دوباره‌ای داشته باشد. گرمارودی (۱۳۸۶: ۲۵۱) هم در این باره گفته‌است: «نوروز من تویی و شب و روز من تویی / خورشید صبح و ماه شب‌افروز من تویی». شاعر، محبوب را که جان دوباره به او می‌بخشد «نوروز» خوانده‌است؛ زیرا نوروز را سرآغاز تولد دوباره و شروع تازه و از نو زیستن می‌داند. علاوه بر این، چنان شخصیتی به نوروز می‌دهد که او را سوار بر مادیان به تماشا می‌نشیند: «از کوچه‌باغ دهکده، نوروز / بر مادیان ابلق خود، پیش می‌رود» (همان: ۱۶۰). علاوه بر این، از باران نوروزی هم سخن رانده‌است: «واژگانی بیاب / که کرنش مرا / در باران نوروزی بهار / به پیشگاه نوباوه نعا / تصویر ترانه کرد» (همان، ۱۳۶۳: ۵۶). بدین ترتیب، وی در بین اشعار بررسی‌شده، سه بار به اسطوره آغاز دوباره، اشاره کرده‌است.

اسطوره دیگری که پس از نوروز در بین اشعار گرمارودی به آن برخورد می‌کنیم، آفرینش در تفکر ایرانی است که نخستین انسان‌ها را به وجود آمده از دو گیاه به هم چسبیده به نام مشی و مشیانه می‌شمارد که آنان چهل سال بعد از نطفه کیومرث به وجود آمدند. چون گیاه ریاس به هم چسبیده بودند و سپس مردم‌نما شدند (رک. فرنخ دادگی، ۱۳۶۹: ۸۱). شاعر با توجه به این اسطوره ملی، مرگ و تولد دوباره را این‌گونه بیان کرده‌است: «خوشا روزی که سرخ بمیرم و سبز برآیم / چون ریواس / و چون رنگین کمان» (موسوی گرمارودی، ۱۳۶۳:

۹۹). همچنین، شاعر خود را از یک خانوار گیاهی می‌داند که می‌تواند اشاره به همان اسطورهٔ مشی و مشیانه باشد: «اسب جوان ذهن / در دشت‌های ناشناخته‌ای می‌دوید / و من از پس او / در پای سنگی / از یک خانوار گیاهی» (همان: ۲۸).

اسطورهٔ ملی دیگر، میترا یا مهر است که ایزد آیین بزرگی است که پیش از زردشت در ایران رواج داشت و تا قرن‌ها بخش‌های وسیعی از اروپا را در بر گرفته بود. مهر، فرشتهٔ عهد و پیمان، و نشان روشنایی و فروغ، و حامی صلح و دوستی است. پیش از آیین زردشت، مهر یا میترا پروردگار روشنایی بود و در جایگاه بزرگ‌ترین خدایان، پرستش می‌شد؛ اما در آیین اوستایی، مقام میترا به یک فرشته تبدیل شد و از اهمیت ایزدی او کاسته شد. مهر یا میترا را در بین خدایان هندی می‌توان در کنار وارنا یافت (رک. ذکرگو، ۱۳۷۷: ۳۶-۳۷). این خدای اساطیری، گسترهٔ جهان را پیمود و در بیشتر کشورها معبدی یافت. هند، یونان، ایران، بین‌النهرین، ایتالیا، آلمان و... تحت سیطرهٔ قدرت و محبت این ایزد واقع شده‌اند. در این ابیات، شاعر با محبوب خود سخن می‌گوید و او را برتر و والاتر از ایزد باستانی میترا برمی‌شمارد: «به بازوان تو سوگند / که قامت منحنی و شکستهٔ بازوان میترا را / مرمتی ست / گیسویت کمند بود / که با آن فراز آمدم» (موسوی گرمارودی، ۱۳۵۷: ۹۴).

شاعر در عین حال اشاره‌ای هم به بالا رفتن زال از کمند گیسوان رودابه دارد که وصال را میسر ساخت. در بین اساطیر ملی، بیشترین توجه شاعر به اسطوره‌های شاهنامه‌ای منعطف شده‌است؛ همچنان که بیشتر شاعران معاصر به این شکل تحت تأثیر اثر شگرف و گران‌سنگ فردوسی قرار گرفته‌اند. گرمارودی از چهل موردی که به اسطوره‌های ملی پرداخته‌است، فقط شش بار به اساطیری چون نوروز، میترا، مشی و مشیانه اشاره کرده و ۳۴ مورد دیگر، اسطوره‌های ملی موجود در شاهنامه هستند که وی مطرح کرده‌است.

سیمرغ، پرندۀ اسطوره‌ای ادب فارسی، به‌ویژه در شاهنامه است. علاوه بر سیمرغ، عنقا و ققنوس هم پرندگان اساطیری هستند که مورد توجه ملت‌های مختلف قرار گرفته‌اند. گرمارودی هفت بار از این پرندۀ و یک بار از عنقا یاد کرده‌است. سیمرغ طبق اساطیر ایرانی، بسیار بلندپرواز با صورتی انسان‌نماست و بر فراز درخت گوکرن در دریای فراخکرت آشیان دارد. وی در توصیف بزرگی، این‌گونه گفته‌است: «چندان ظرافت را / چگونه در این

سترگی جا داده‌ای /.../ کدام شاپرک خوش‌بال / چنین سیمرغ‌گون می‌پرد؟» (همان: ۱۳). سیمرغ شاهنامه، پرورنده زال است که در نبردگاه‌ها او و فرزندش را یاری می‌رساند. در همین زمینه، گرمارودی (۱۳۸۶: ۲۳۴) این بیت را دارد: «ای وطن! سیمرغ‌گون این زال نواقبال را / قرن‌ها بفشار در آغوش مه‌ت تنگ تنگ». او رزمندگان نیروی هوایی را نیز سیمرغی دورپرواز وصف می‌کند (رک. موسوی گرمارودی، ۱۳۶۳: ۷۰) و گذشته و امروز را با هم گره زده‌است. همچنین عالمی را که به قلّه علم دست یافته‌است، براساس اسطوره‌سازی عطار، ساکن قاف شمرده و آورده: «همچو سیمرغ افق پرواز در آفاق علم / قاب تا قافش معانی زیر بال و شهپر است» (همان). وی یک بار هم به حضور عنقا اشاره کرده‌است و در توصیف شعر گفته: «عنقا با اشاره دست تو / از آسمان بر شانه‌ات می‌نشیند» (همان، ۱۳۸۶: ۱۰۲).

پرنده‌گان اساطیری در دنیا بسیارند؛ مثلاً در یونان، «فینکس» نماد مسیح است و عمر هزارساله دارد؛ چون ققنوس در آتش می‌سوزد و پس از سه روز تجدید حیات می‌کند و با خورشید پیوندی ناگسستنی دارد. در چین، «سی ان هو» با نیرویی خارق‌العاده، بر درخت زندگی بخش لانه دارد و پارسایان و زاهدان به کالبد این پرنده درمی‌آیند. در اوستا از «هما» و «وارغن» سخن گفته شده، که دارای فرّ ایزدی‌اند. هندوها «گارودا» را پرنده‌ای اسطوره‌ای معادل هما در اوستا قلمداد می‌کنند. در ادب فارسی نیز سیمرغ و ققنوس دو پرنده اساطیری و عجیب به‌شمار می‌روند. «عنقا» نیز پرنده‌ای اسطوره‌ای است و در روایات اسلامی به آن اشاره شده‌است. برخی سیمرغ ماده را عنقا می‌دانند و معتقدند که ابتدا با مردم زندگی می‌کرد، اما بر اثر آزار و اذیت مردم و شکایت آنان در نزد پیامبر، خداوند دعای پیامبر را اجابت کرد و با صاعقه‌ای او را از بین برد و نسلش را منقطع گرداند. گروهی نیز از بین رفتن عنقا را به زمان سلیمان^(ع) نسبت داده و می‌گویند ابتدا مخالف سلیمان بود، ولی عاقبت به وی ایمان آورد؛ بدین ترتیب که روزی سلیمان^(ع) از قضا و قدر الهی سخن می‌گفت و عنقا ادعا می‌کند قادر است این قضا را بگرداند و چون موفق نشد از شرم در پشت کوه قاف ناپدید گشت (رک. یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۵۴).

در بین موجودات اساطیری شاهنامه باید به رخس نیز اشاره کرد. رخس، اسب رستم است که فردوسی او را کوه‌پیکر و بسیار قوی توصیف می‌کند، به طوری که در بین تمام اسبان، فقط اوست که قدرت تحمل وزن سنگین رستم را دارد. گرمارودی (۱۳۸۶: ۲۰۸) پنج

بار به نام رخس اشاره جسته است: «رخس با مهمیز رستم، رخس رستم می شود/ ورنه اکنون هم سمنگان پر ز اسب و استر است/ رخس دانش هم سواری فحل خواهد، رستمی/ این هیون توسن بود هرچند نیکوگوهر است». رخس با نوعی هوش و فراست والا در *شاهنامه* وصف شده است. رستم بارها او را مخاطب خود قرار می دهد و در مرگ نیز همراه رستم است. در این ابیات، رخس مظهر فراست و تیزپایی است: «گویمت اکنون که بارگی خیامم/ راست بود همچو رخس در سر و پیکر/ یال بلندش فرونشانده به گردن/ نرم و سپید و بریشمین و معنبر» (همان: ۱۳۵). گرمارودی، فردوسی را نیز صاحب رخس سخن می شمارد: «چو رخس سخن زیر مهمیز توست/ عطارد یکی صید ناچیز توست» (همان: ۲۹۳). وی علاوه بر اشاره به رخس اسطوره ای، از عقیده گذشتگان مبنی بر دبیر دانستن عطارد نیز یاد کرده است.

گرمارودی هشت بار هم به نام رستم اشاره کرده است که ما فقط یکی از آن ها را ذکر می کنیم: «دیده ای نوباوه ای کو همچو رستم صولتان/ بشکند سرپنجه شیر و بغرد چون پلنگ/.../ گر دو روزی رسته ای از تیغ تیز رستمی/ خود نمائی جاودان آسوده، ای پور پشنگ» (همان: ۲۳۳). همچنین در صفحات ۲۹۴ و ۲۹۶ و ۲۰۸ *باغ سنگ*، ابیاتی در وصف رستم آورده و سه بار نیز در صفحات ۲۰۳ و ۲۳۴ به نام زال اشاره کرده و نام او را در کنار سیمرغ آورده است. گرمارودی با ذکر نام «پر سیاوشان» یادی نیز از اسطوره ملی «سیاوش» کرده است: «کدام قابیل مرا از پیش کشته است/ که چون به دنیا آمدم/ از کلاغ ها نفرت دارم/ و دلم چون پر سیاوشان کیود است» (همان: ۹۰).

نمی توان از اساطیر *شاهنامه* ای یاد کرد و چیزی از سهراب نگفت. سهراب حاصل عشق رستم و تهمین، دختر شاه سمنگان، است که نادانسته به دست رستم کشته می شود و تلخ ترین واقعه *شاهنامه* به وقوع می پیوندد. گرمارودی دو بار از سهراب در اشعارش یاد می کند: «گاهی درون سینه/ چون گل مدال زخم گلوله/ بر سینه شهادت سهراب/ گلخنده طلیمه خورشید/ بر سینه گشوده صحرا» (همان، ۱۳۶۳: ۸۵). شاعر، مرگ سهراب را با بازسازی در زمان خود، به وسیله گلوله می داند و نه خنجر؛ تا اسطوره شهادت جوانان کشور را تداعی سازد. علاوه بر این، در صفحه ۱۴۲ مجموعه *باغ سنگ* از سهراب یاد کرده است. یک بار به داستان کیکاووس در سرود رگبار اشاره کرده و یک بار هم شش شخصیت *شاهنامه* ای را در کنار هم آورده است (رک. موسوی گرمارودی، ۱۳۸۶: ۲۹۵). در کل، او ۳۴ مرتبه از اساطیر

و بر کشتی سوار شد تا از آنجا برود. ماجرا چنان رقم خورد که یونس^(ع) به دریا افتاد و در شکم نهنگ قرار گرفت (رک. بلعمی، ۱۳۸۳: ۵۹۰-۵۹۵). معنای اسطوره‌شناسی نهنگ (ماهی) قدرت زندگی است و شکم ماهی، زندگی و انرژی یا ناخودآگاه را نشان می‌دهد. یونس^(ع) در حقیقت به مرگ و تولد دوباره دست یافت و گرمارودی (۱۳۸۶: ۴۰) دو بار به این اسطوره اشاره کرده‌است: «آه ای غریب‌ترین ماهی/ وقت آن است که در دامن یونس بگذرانی/ درنگ جایز نیست/ من آن ماهی‌ام/ که کوسگان، زنده از دمهال او می‌خورند». در این ابیات، گرمارودی به وارونه کردن اسطوره پرداخته و نمودی جدید از داستان یونس^(ع) را بیان کرده‌است. در جای دیگر نیز آورده: «کجا شد آدم و ادريس؟ نوح و یونس کو؟/ که یارد آنکه ز مرگ و فنا مفر گیرد» (همان: ۱۵۳).

شاعر، فناپذیری انسان را به خاطر آورده و معتقد است که در هر حال همه به مرگ دچار خواهیم شد؛ حتی اگر چون آدم^(ع) نخستین باشیم یا چون نوح^(ع) عمر هزارساله داشته و یا مانند یونس^(ع) به مرگ و تولد دوباره دست یافته باشیم. ادريس^(ع) نیز از پیامبران الهی است که چنان که در کتاب‌ها و تفاسیر مختلف بیان شده، نخستین کسی است که لباس دوخت. او نیز یک اسطوره است، چون پایه‌گذار و آغازکننده بوده‌است. بلعمی (۱۳۸۳: ۷۴) سن او را ۳۶۵ سال برشمرده و می‌گوید: «نخستین کسی که از پس آدم به قلم چیزی نوشت، او بود و نخستین کس که جامه دوخت او بود... خدای تعالی او را به آسمان برد چنان که به نبی اندر یاد کرد گفت: و رفعناه مکاناً علیاً».

اشاره به آفرینش آدم^(ع) از «طین»، هم در قرآن به صراحت آمده و هم در تفاسیر و کتب تاریخی و عرفانی مختلف بدان پرداخته شده‌است. گرمارودی (۱۳۵۷: ۱۳۳) از این آفرینش چنین سخن رانده‌است: «ما خاک بارور را/ خاک بر سر کرده‌ایم/ و اینک آن گل که با ما آدم می‌آفرید/ کوزه بی‌نم آفریده است» و بلافاصله مسئله سجده نکردن شیطان و رانده شدن از بهشت و سپس اغوای آدم^(ع) را به خاطر آورده و گفته‌است: «در بدایت حیات/ شیطان، پدرم را به این چشمان اغوا کرد» (همان: ۱۰۴). وی با اندوه بسیار از خوردن گندم اظهار ندامت می‌کند و در شعری با عنوان «آه، پدر! اگر تو آن گندم را نخورده بودی» می‌آورد: «می‌دانم/ زندگی داغی‌ست/ که پدر/ با همان دستان که گندم را چید/ بر پیشانی ما کوبید» (همان، ۱۳۶۳: ۱۱۷) و بی‌فاصله هبوط از بهشت در این ابیات منعکس می‌شود: «به سرعت تا

بهشت آدم واپس می‌گریزم/ با تلاشی مذبوح/ چون رفتار سوسمار/ و از خانهٔ یکایک پیامبران/ عصازنان برمی‌گردم/ تا لحظهٔ اکنون» (همان: ۷۸). در تمام این ابیات، شاعر بازگشتی به زمان آفرینش و بهشت آغازین دارد و حضور نخستین عشق، نخستین گناه، نخستین سرپیچی را با تجربه‌ای امروزی بیان می‌کند.

شاعر در زمان و فضایی اسطوره‌ای سیر می‌کند و از زمان آدم^(ع) و سایر پیامبران می‌گذرد و به حال می‌رسد و بدون درنگ متوجه نخستین مرگ و عامل آن می‌شود: «آدم! اگر تو گرسنه‌ای/ گندم خورده‌است/ و گرنه سیب/ میان هابیل و برادر/ الفتی‌ست/ فراسوی برادری/ که تنها خنجر/ حد آن را معین می‌کند» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۶: ۷۹). قابیل، برادر را از بین می‌برد و برای پنهان کردن جسدش دچار سردرگمی می‌شود، تا اینکه دو کلاغ راهنمای او می‌شوند: «کدام قابیل مرا از پیش کشته است/ که چون به دنیا آمدم/ از کلاغ‌ها نفرت دارم/ و دلم چون پر سیاوشان کیود است» (همان: ۱۴۷).

ارتباط اساطیر دینی و ملی، یکی از مهم‌ترین کارهایی است که در نگاه گرمارودی به اساطیر وجود دارد. شاعر با بیان این ابیات، به مفهوم و مضمون اجتماعی اسطورهٔ هابیل و قابیل اشاره کرده و به نوعی، مظلومیت مکرر هابیل را یادآور شده‌است: «ما از تبار پاک هابیل زمانیم/ امروز می‌جنگیم تا فردا بمانیم» (همان: ۲۸۱).

وی سپس اسطورهٔ هابیل و قابیل را با یوسف^(ع) و برادرانش تطبیق داده‌است: «یعقوب، آدم دیگر است/ برادران، قاییلانی دیگر/ اکنون نیز/ هابیل‌ها یگانه‌اند و/ قاییلان بسیار/ و اگر قابیل را جفت‌جویی، انگیزهٔ قتل برادر بود/ امروز اما بی‌انگیزه و هیچ‌جان‌مایه‌ای/ برادر می‌کشند» (موسوی گرمارودی، ۱۳۶۳: ۱۱۵). نگاه اجتماعی، شاعر را بر آن داشته تا به دنبال انگیزهٔ برادرکشی در اسطورهٔ هابیل و قابیل باشد و آن را در دنیای امروزی بازسازی کند. امروزه برادرکشی تکرار می‌شود، بی‌آنکه انگیزه‌ای در پی داشته باشد. گرمارودی هشت مورد از آدم^(ع) یاد می‌کند و پنج مرتبه داستان هابیل و قابیل را یادآوری کرده‌است.

داستان نوح^(ع) و طوفان نیز از اساطیر دینی مورد توجه است که گرمارودی پنج بار بدان پرداخته‌است. اسطورهٔ طوفان در بین اغلب ملل دیده می‌شود و با اندک تفاوت‌هایی به وقوع پیوسته‌است. در کتیبهٔ یازدهم اسطورهٔ گیلگمش آمده‌است:

خدایان تصمیم می‌گیرند طوفان بزرگی بر انسان نازل کنند. فقط اأ (Ea) است که

مقام و مرتبه را زیر پا می‌گذارد و «اوت - نه ییش تیم» را از وقوع فاجعه مطلع می‌سازد... خانه‌ات را برچین و یک قایق بساز/ اموال شخصی را بگذار و به جست‌وجوی موجودات زنده درآی/ اموالت را رها کن و زندگان را نجات ده/ تخم همه چیزهای زنده را در قایق بگذار... طوفان هولناک فرارسید و/ شش روز و هفت شب/ باد می‌وزید و طوفان و تندباد زمین را در خود گرفته بود. وقتی هفتمین روز رسید، طوفان... فرونشست... «اوت - نه ییش تیم» نخست یک کبوتر و سپس یک چلچله را رها می‌کند، اما هر دو بازمی‌گردند. سرانجام کلاغی را رها می‌کند که باز نمی‌گردد و نشان می‌دهد که آب‌ها فروکش کرده‌اند (در کتاب مقدس، نوح نخست یک کلاغ و سپس دو کبوتر را بیرون می‌فرستد). سپس قربانی عظیمی به پیشگاه خدایان تقدیم می‌کند (مک کارل، ۱۳۷۳: ۶۵-۶۶).

در اساطیر هند نیز تجلی اول ویشنو به شکل ماهی است که از مردی به نام «منو» کمک می‌خواهد و رشد سریع این ماهی سبب حیرت منو می‌شود و هشدار می‌دهد که طوفانی عظیم در پیش است که برای حفظ زمین و موجوداتش، لازم است کشتی بزرگی ساخته شود. در این اسطوره هم منو شبیه به نوح نبی^(ع) کشتی می‌سازد. شاعر با نگاه به این اسطوره‌ها، جامعه امروز را محتاج طوفان دیگری می‌داند: «کاش فرزند نوح/ در کشتی جایی می‌داشت/ تا من امروز/ این قدر با بدان نمی‌نشستم/ راستی کدام نجات یافته‌ایم/ نکند نوح و همراهان/ در کشتی بر قلّه آرات/ مصون مانده باشد/ از تف آتش ما بدان که در تنور او آب افروخته‌ایم» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۶: ۱۹۳).

علاوه بر این، در صفحات ۲۵۶ و ۱۵۳ باغ سنگ و صفحه ۱۰۵ سرود رگبار، به نوح^(ع) و طوفان اشاره کرده و به‌خصوص به شروع طوفان از تنور توجه داشته است. گرمارودی (۱۳۵۷: ۹۴) دو بار نیز به اسطوره ابراهیم^(ع) و سه بار به اسماعیل^(ع) اشاره کرده‌است: «گیسویت کمندی بود/ که با آن فراز آمدم/ از آن پس که کدامین منجنیق/ مرا به پایین افکنده بود». درباره ماجرای به آتش افکندن ابراهیم^(ع)، بلعمی اشاره دارد که چون آتش بسیاری برافروخته شده بود، نمی‌دانستند ابراهیم را چگونه درون آتش بیندازند تا خودشان آسیبی نبینند. شیطان به هیئت مردی ظاهر شد و منجنیق برای آنان آماده ساخت و با آن ابراهیم^(ع) را به آتش افکندند. شاعر در ماورای ذهنش نگاهی به این

اسطوره داشته و در ظاهری عاشقانه آن را بیان کرده‌است. گویا خود را ابراهیم^(ع) دیگری می‌بیند که گیسوان معشوق او را در هنگام سقوط از منجیق، باز می‌یابد.

همچنین اسطوره قربانی در تمام دین‌ها و بین همه ملت‌ها دیده می‌شود. این اسطوره در قرآن نیز آمده و سایر کتاب‌های دینی هم بدان اشاره داشته‌اند. خداوند ابراهیم^(ع) را مأمور می‌کند تا فرزندش اسماعیل^(ع) را که با سختی فراوان و دور از پدر به جوانی رسیده‌است، به درگاهش قربانی کند. ابراهیم^(ع) این امر را در خواب می‌بیند و تصمیم به اجرای فرمان الهی می‌گیرد. «یا ذبیح‌الله/ تو اسماعیل گزیده خدایی/ و رؤیای به حقیقت پیوسته ابراهیم» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۶: ۵۱؛ رک. همان، ۱۳۵۷: ۱۲۸).

سرگذشت ابراهیم^(ع) با نمرود و آتش گره خورده‌است. خواب نمرود سبب کشتن تمام پسران متولدشده و جدا کردن مردان و زنان بنی‌اسرائیل از هم است. در همان زمان، به خواست خدا نطفه ابراهیم^(ع) - که پدرش در دستگاه نمرود است - بسته می‌شود. پس از تولد نیز به دور از چشم نمرود می‌بالد و سرانجام در مقابل او قرار می‌گیرد. نمرود برای از بین بردن ابراهیم^(ع) راهی جز سوزاندنش نمی‌یابد. هیزم فراوان جمع می‌شود. شیطان منجیقی را برای آنان مهیا می‌سازد، اما خدای ابراهیم^(ع) بلندمرتبه‌تر از آن است که در ذهن کوچک نمرود بگنجد: «یک روز آتش بود و نمرودی برافروخت/ می‌خواست ابراهیم سوزد، خویشتن سوخت» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۶: ۲۸۲).

گرمارودی (۱۳۸۶: ۸۰) این داستان را به ساختار تازه‌ای درمی‌آورد و می‌گوید: «آتش از رود/ حتی نمی‌ندارد/ اما وقتی نمرودش برمی‌افروزد/ از آب ابراهیم/ گل شعله بوستان می‌شود/ و ابراهیم و نمرود/ هر دو از رود می‌گذرند/ اما با تبری که ابراهیم بت می‌شکند/ نمرود هیزم». در این اسطوره نیز رود و موسی^(ع) با آتش و ابراهیم^(ع) در هم گره می‌خورند و اسطوره به گونه‌ای نوین بازسازی می‌شود. نمرود پس از اینکه با آتش کاری از پیش نمی‌برد، برای جنگیدن با خدای ابراهیم^(ع) به سمت آسمان‌ها پرواز می‌کند، اما باز هم شکست می‌خورد. چهارصد سال از حکومتش می‌گذرد و باز هم به خدا ایمان نمی‌آورد. سرانجام با ورود پشه‌ای در مغزش عاجز می‌شود (رک. بلعی، ۱۳۸۳: ۱۴۱). گرمارودی (۱۳۸۶: ۱۴۷) با نگاهی به این داستان می‌گوید: «نمرود را که باد به بینی فکنده بود/ آن باد را به نیش پشه کرد از آن به در».

اسطوره دیگری که توجه گرمارودی را به خود جلب کرده، داستان موسی^(ع) است. تولد

موسی^(ع) در زمانی که پسران به کام مرگ راهی می‌شوند و جاری ساختن گهواره او به رود نیل و پذیرفته شدنش در جایگاه فرزند فرعون (همان: ۲۹۱ و ۷۵) برانگیخته شدن او در مقام پیامبر در سرزمین طور درحالی که در پی آتش می‌رود (همان: ۵۶-۵۷؛ همان، ۱۳۵۷: ۹۳) و محاجّه با فرعون و دعوت وی به پرودگار و آشکار شدن معجزه عصای موسی^(ع) بر فرعون (همان، ۱۳۸۶: ۱۳۱؛ همان، ۱۳۵۷: ۷۱) و عبور موسی^(ع) و همراهان از دریای نیل و غرق شدن فرعونیان در نیل (همان، ۱۳۸۶: ۲۹۱ و ۱۴۷)، مواردی هستند که گرمارودی دوباره مطرح کرده و از ساختار داستانی و اجتماعی آن‌ها بهره جسته‌است. در کل، او هشت مرتبه از این اسطوره استفاده کرده‌است: «ای شعر! در اندیشه‌ات می‌نشانم / از دل می‌روی / به رودت می‌سپارم / از خانه فرعون سر برمی‌آوری / بر قله ره می‌بویی / ... / خورشید در گریبانم رخنه می‌کند / و اشک نیلی می‌شود / که هزار فرعون را به کام درمی‌کشد / طوفان می‌کنی / آه! ای موسای شعر» (همان: ۱۴۸). در این ابیات نیز اسطوره شعر برای شاعر با اسطوره موسی^(ع) گره خورده و فضای مذهبی ذهن شاعر را دقیق منعکس کرده‌است.

اسطوره دینی دیگری که در آثار گرمارودی بدان پرداخته شده، یوسف^(ع) و سرگذشت اوست. شاعر به زیبایی یوسف^(ع) (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۶: ۲۹۳) و حسادت برادران که او را به «بضاعت مزجاء» فروختند (همان، ۲۲۳؛ همان، ۱۳۶۳: ۱۱۵) و فروش نهایی وی در بازار مصر به بوتیفار (همان، ۱۳۵۷: ۶۰) اشاره کرده‌است: «امروز، اما شب‌زده / به‌جای آنکه از چاه برآیم / احساس یوسف را دارم / هنگام که برادران / او را به پایین می‌فرستادند / و او به دهانه چاه می‌نگریست / و غیبت خود را بر زمین حس می‌کرد / و با خود می‌گفت: آه، پدر! / اگر تو آن گندم را نخورده بودی، / من امروز با طناب برادران به چاه فرو نمی‌شدم» (همان، ۱۳۶۳: ۱۱۵). گرمارودی در این ابیات، اسطوره یوسف^(ع) را با گناه نخستین آدم^(ع) به هم پیوند داده و به گونه‌ای زیبا، کهن‌الگوی برادرکشی را یادآوری کرده‌است.

اما سلیمان^(ع) و حکومت وی بر تمام جهان، ارتباط با جنیان و پریان و اطاعت آنان از سلیمان^(ع)، در اختیار داشتن باد و دانستن زبان حیوانات و پرندگان، همه وجوه اساطیری این داستان است. در همین زمینه، سخن گفتن سلیمان^(ع) با مور بخشی است که محققان و مفسران قرآن بدان توجه بسیار کرده‌اند؛ زیرا در سوره نمل بدین ماجرا اشاره شده‌است. تاریخ بلعمی نیز به آن اشاره کرده‌است (رک. بلعمی، ۱۳۸۳: ۴۱۳). این بخش، توجه شاعر را جلب کرده

و دو بار از این اسطوره یاد کرده‌است: «شعر من چون مور / بر کاغذ راه افتاده‌است / سلیمان وار / به نیم‌نگاهی بر من درنگ کن» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۶: ۳۰۶؛ رک. همان: ۲۹۲ و ۳۰۶). در کل، گرمارودی سه بار از سلیمان^(ع) یاد کرده‌است. او یک بار هم اسطورهٔ اصحاب کهف را یادآوری کرده و می‌گوید: «کاش در نماز اصحاب کهف / یک جای دیگر برای خفتن می‌بود» (همان: ۱۰۰).

مسیح^(ع) همراه با تمام شگفتی‌های زندگی مانند بکرزایی مریم^(ع) (همان: ۱۳۱)، نفس روح‌بخش مسیح^(ع) و زنده کردن مردگان (همان: ۱۵۶) و در گهواره سخن گفتن (همان، ۱۳۵۷: ۵۰) مورد توجه گرمارودی قرار گرفته‌اند. وی سه بار هم از این اسطوره یاد کرده‌است: «چشمانی که من می‌شناسم / اینک مریم را به گهوارهٔ عیسی پیام می‌آورد» (همان).

علاوه بر این، شاعر نگاهی نیز به تولد یحیی^(ع) در پیری پدر و مادر دارد. در سورهٔ مریم این ماجرا دقیقاً شرح شده‌است (نیز رک. بلعی، ۱۳۸۳: ۵۱۹). گرمارودی (۱۳۸۶: ۱۳۱) نیز به عظمت این امر واقف است و قدرت پروردگار را این‌گونه برمی‌شمارد: «گاه از پیری اوفتاده ز پای / همچو یحیی برآوری دل‌بند». همچنین جبرئیل، یکی از چهار فرشتهٔ مقرب الهی است که دو بار شاعر بدو توجه کرده‌است. در یکی از این موارد، جبرئیل را دارای بالی به فراخنای افق توصیف می‌کند و خطاب به حافظ می‌گوید: «تا می‌گویم: آه مبادا شکسته باشی / چون جبرئیل / با بالی به فراخنای افق / از ملکوت خدا / فراتر رفته‌ای» (همان: ۱۰۹) و یا آورده‌است: «ستارگان را با سرانگشتان از سر طیب، می‌شکنی / و در جیب جبرئیل می‌نهی / و یا به فرشتگان دیگر می‌دهی» (همان، ۱۳۵۷: ۵۲).

در مجموع، اساطیر دینی در اشعار موسوی گرمارودی، بروز و ظهور فراوانی دارند که گاه برای بیان مسائل و مشکلات اجتماعی به گونه‌ای نوین بازسازی شده‌اند. این اسوره‌ها گاهی به هم گره خورده‌اند و گاه با اسطوره‌های ملی درآمیخته‌اند. شاعر در پروراندن مفاهیم مختلف از این گروه اساطیر، بهره‌های فراوان گرفته‌است.

جدول شماره ۲. اساطیر دینی در شعر گرمارودی

اسطوره	آدم و فرزندان	نوح	موسوی و فرعون	ابراهیم و اسماعیل و نمرود	یونس	یوسف و ...	سلیمان	عیسی	زینب	تاج	ادریس	اصحاب کهف
تکرار	۱۳	۲	۹	۸	۵	۴	۴	۴	۲	۱	۱	۱

۳-۳. اسطوره‌های تاریخی و اسلامی

تاریخ گاهی حقیقت خود را فراموش کرده و در ذهن مردمی که از آن سخن می‌گویند به اسطوره مبدل می‌شود و جای اسطوره‌های کهن‌تر را که با عقاید روزگار همخوانی ندارند، می‌گیرد (رک. اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷: ۷۳). قرن‌ها از حضور اسلام گذشته‌است، اما برخی از شخصیت‌ها و وقایع چنان در ذهن و زبان مردم زنده‌اند که هیچ توجیهی جز اسطوره شدن ندارند. گرمارودی شاعری کاملاً دین‌گرا و مذهبی است، از این رو، در عین حال که از شخصیت‌های تاریخی مبدل به اسطوره یاد می‌کند، به شخصیت‌های اسلامی توجه دوچندان دارد. در ادامه، به بررسی این گونه اساطیر می‌پردازیم.

از بین شخصیت‌های تاریخی دور، فقط چنگیز و اسکندر و حسن صباح، نظر شاعر را به خود جلب کرده‌اند. چنگیز در نظر گرمارودی حالتی نمادین به خود گرفته و نشان از خونخواری و بی‌رحمی دارد. او در *باغ سنگ* (ص ۱۹۶ و ۳۸) دو بار به نام وی اشاره کرده‌است. دلیل اسطوره شمردن چنگیز، برجستگی وی در جایگاه یک نیروی شر در عالم ذهن ایرانی است. همچنین تنفر ایرانیان از او هاله‌هایی از ابهام و شگفتی پیرامون این شخصیت منفور ساخته و پرداخته است. شاعر به شخصیت‌های تاریخی نمی‌پردازد، مگر اینکه وجهی اسطوره‌ای به وی داده باشد: «چنگیز خونخوارتر از لحظه‌ها نیست!!/ زمان سیری‌ناپذیر است/ میان شهادت و شقاوت/ فاصله/ به درازی تفنگی‌ست/ تا در کدام سوی آن ایستاده باشی» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۶: ۳۸). در این ابیات، زمان ستمکارتر از چنگیز و خونریزتر از وی تصویر شده و شاعر زمان جنگ را این‌گونه با تاریخ پیوند داده‌است.

اسکندر هم گاه پادشاه و گاه همچون پیامبر مطرح شده و همین مبهم بودن شخصیت، او را در جمع اسطوره‌ها قرار داده‌است. گرمارودی (۱۳۶۳: ۱۳۰-۱۳۴) در شعر «الموت» به گونه‌ای با حسن صباح سخن می‌گوید که به نظر می‌رسد از او الگوپذیری بسیار داشته‌است: «بر فراز قلعه صباح/ چرا چنان تلخ گریستم؟/ برای که گریستم؟/ چشم‌های جن/ در شکاف دیوارهای خرابه دژ/ جا مانده‌است/ چشم‌های حسن انگار/ از پیکر تاریخ جدا مانده‌است». این شعر که در چهار صفحه ادامه یافته، از حسن صباح، سردسته فرقه اسماعیلیه، سخن می‌گوید. باقی اسطوره‌ها و داستان‌های تاریخی که در شعر گرمارودی بازتاب یافته، مربوط به تاریخ اسلام و به‌ویژه کربلاست.

گرمارودی بارها به شخصیت والای حضرت محمد^(ص) به عنوان سرآغاز تاریخ اسلام اشاره کرده‌است. مواردی نیز هست که او واقعه‌ای مربوط به آن حضرت^(ص) را آورده‌است.

در کتاب *باغ سنگ* (ص ۱۳۴) از مهر نبوت بین دو شأنه پیامبر^(ص) سخن گفته و یا به شروع زندگی همراه با ازدست‌دادن پدر اشاره کرده‌است (گرمارودی، ۱۳۸۶: ۱۲). وی از بُراق، اسب مخصوص خویش، یاد کرده (همان: ۱۳۴) و به‌ویژه مسئله معراج را خاطر نشان ساخته‌است: «چون بلندترین گردباد/ به خود می‌پیچم/ و تا آن سوی خدا/ تنوره‌کشان اوج می‌گیریم/ قاب قوسین او ادنی/ و اینک سدره المنتهی» (همان، ۱۳۵۷: ۱۸).

بعثت پیامبر^(ص) نیز در صفحات ۱۱۷ تا ۱۲۴ *باغ سنگ* مورد توجه واقع شده‌است. امتداد اسلام در حضور علی^(ع) شکل می‌گیرد و گرمارودی با نام و یاد علی^(ع) زیسته و با وصف او گریسته‌است. اشارات این شاعر به ایشان و وقایع مختلف زندگی آن حضرت^(ع) کم نیست، اما با توجه به شمارشی که در کار است، باید گفت دوازده مرتبه صراحتاً به نام مولا اشاره کرده (همان، ۱۳۸۶: ۲۲۶، ۳۰۲، ۳۰۳، ۲۸۵، ۲۹۷) و در صفحات متعدد با آن حضرت^(ع) در جایگاه مخاطب خویش سخن گفته‌است: «چشمی که تو را دیده‌ست/ چشم خداست/ ای دیدنی‌تر/ گیرم به چشم‌خانه عمار/ یا در کاسه سر ابوذر» (همان، ۱۳۵۷: ۵۵). نگاه شاعر به امام علی^(ع) به صورت یک موجود فرازمینی، ایشان را به یک اسطوره مبدل ساخته‌است.

از بین حوادث اسلامی، امکان ندارد واقعه عاشورا از دفتر ذهن مسلمانان و به‌خصوص شیعیان پاک شود. گرمارودی نیز در این مورد استثنا نیست و با نگاهی زیبا به این حادثه، «حُر» را چنین وصف می‌کند: «حُر شخص نیست/ فضیلتی‌ست/ از توشه‌بار کاروان مهر جا مانده/ .../ و اما دامن: / مجموعه‌های عاریه را/ در حسرت پناه یافتن/ مشتعل می‌کند: / از غبطة سر گلگون حُر/ که بر دامن توست» (همان، ۱۳۸۶: ۵۵).

در این باره، به حضرت ابوالفضل^(ع) (همان: ۵۵، ۲۸۴-۲۸۹) و حضرت علی اکبر^(ع) (همان: ۵۵) و حضرت زینب^(س) (همان: ۲۹۷-۲۹۹) اشاره دارد و بزرگواری و دلآوری آنان را می‌ستاید. بروز و ظهور سایر اسطوره‌های اسلامی نیز در لابه‌لای شعرهای گرمارودی به صورت مبهم موجود است؛ مثلاً برای ذکر نام امام رضا^(ع) از واژه توس کمک گرفته (همان: ۲۷۷)، اما درباره امام زمان^(عج) یا منجی، صفحات متعددی را اختصاص داده‌است؛ همان گونه که برای سخن گفتن از پیامبر^(ص) و امام علی^(ع) و حضرت زینب^(س) ابیات متعددی آورده‌است. می‌توان گفت بیش از شصت بیت خطاب به امام زمان^(عج) آورده و یا به ذکر نام ایشان پرداخته‌است: «چون دعوی دجال پذیرد به زمانه/ آن کاو شنود دعوت مهدی زمان را» (همان: ۲۲۵).

شعر «تو باز آ» نیز خطاب به آن حضرت (عج) از صفحه ۲۷۲ تا ۲۷۶، همین اسطوره را شامل می‌شود (همچنین رک. همان: ۲۱۰). در شعر گرمارودی نمی‌توان فقط به دنبال نام‌ها گشت و تعداد دقیق و مواردی را که به این شخصیت‌ها پرداخته، مشخص کرد. اشعار او مملو از نام و یاد بزرگان اسلام است. وی اشعار متعددی به صورت موضوعی دارد و به یکی از بزرگان اسلامی تقدیم کرده‌است. باید گفت اسطوره‌های اسلامی در شعر گرمارودی فراوان است و می‌توان در گوشه و کنار هر صفحه از دفترش نشانه‌هایی از آن دید و به گونه‌ای به کار گرفته شده که از شمارش بیرون است. او شاعر آیین و مذهب و اسلام است و نمی‌توان جدولی تهیه کرد و مثلاً تعداد دفعاتی را که از پیامبر (ص)، امام علی (ع) یا... سخن گفته، در آن ثبت کرد. او به ماجرای تاریخی «ابرهه» نیز اشاره می‌کند. ماجرای تلاش ابرهه با سپاهی فیل سوار برای نابودی خانه خدا که

خدای جلّ جلاله مرغانی بفرستاد همچون خطاف [که آن را پرستوک خوانند] و به لب دریا شدند و هر یکی سه پاره گل گرفتندی... پس فروهشتند. هر مردی که آن سنگ بر سر وی آمدی، آتش به تن وی اندر افتادی و گوشت از اندام وی بریختی و همه تنش آبله بردمیدی و به تن خویش مشغول شدی... و هر که را آن سنگ رسیده بود، بمرد (بلعمی، ۱۳۸۳: ۷۰۵).

در این داستان، شاهد عناصر اسطوره‌ای چون سنگ‌های آتشین و فرود آن‌ها از منقار پرندگان هستیم. گرمارودی دو بار به این اسطوره اشاره کرده‌است: «آمد یکی ز پی فکند خانه خدای/ اما خدای خانه فکندش به جان شرر/ مرغان آتشین سخن انگار آمدند/ پیلان کاغذی را کردند شعله‌ور/ وان ابرهه چو ابرک افتاده سوی باد/ رفت از میان و ماند نه از وی به جز سمر» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۶: ۱۴۸؛ همچنین رک. همان: ۲۸۳). استفاده از این اسطوره، به شاعر کمک کرده‌است تا به نابودی شر و بدی و پیروزی خیر در روزگار خود امیدوار بماند. جمع‌بندی کلی این دسته از اسطوره‌ها، در جدول شماره ۳ آمده‌است.

جدول شماره ۳. اساطیر تاریخی و اسلامی در شعر گرمارودی

اسطوره	ابرهه	اسکندر	سورج	سپهر	سپهر	ام رضا (ع)	کریمه زینب (ع)	علی (ع)	مهتاب (ع)	سوره	در کل *
دفعات تکرار	۲	۱	۱	۱	۵	۱	۱	بی‌شمار	۲		

۴. نتیجه

گرمارودی را می‌توان از شاعران برجسته انقلاب دانست که شعرش اغلب در کسوتی آیینی ارائه شده‌است. او صاحب شش اثر مستقل و چندین گزیده شعر است که اشعار شش مجموعه و برخی شعرهای تازه را در خود دارند. وی در شعری مذهبی و به اقتضای هویت شعر، ابیات را با اسطوره‌های مختلف گره زده‌است. در شعر او اسطوره‌های ملی و مذهبی و گونه‌های مختلف آن استفاده شده‌است. در آثار بررسی‌شده از این شاعر (سرود رگبار، خط خون، باغ سنگ)، اسطوره‌های ملی با چهل بار و اسطوره‌های دینی پیش از اسلام با ۵۲ بار ظهور، نمودهای متفاوتی داشته‌اند. اسطوره‌های دینی اسلامی با جان شاعر پیوند خورده و بن‌مایه اصلی برخی از شعرهای او بوده‌است، به طوری که شمارش دفعات ظهور برخی شخصیت‌های اسطوره‌ای در شعر وی ممکن نیست. گرمارودی در کنار توجهی که به مفاهیم مذهبی دارد، از اسطوره‌های ملی نیز غافل نمانده و گاه آن‌ها را با شکلی تازه و نمودی امروزی آورده‌است. در این دسته از اساطیر، گرمارودی گذشته را با حال پیوند زده‌است؛ البته در بین اسطوره‌های ملی، بیشتر به اسطوره‌های شاهنامه‌ای توجه داشته یا اسطوره‌هایی چون نوروز که هنوز هم در جریان هستند. گرایش او به انقلاب و آرمان‌های آن در نوع اساطیر بروز یافته در اشعارش، کاملاً موثر و مبرهن است.

منابع

- اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۷۷)، *اسطوره، بیان نمادین*، تهران، سروش.
- الیاده، میرچا (۱۳۶۲)، *چشم‌اندازهای اسطوره*، ترجمه جلال ستاری، تهران، توس.
- باستید، روزه (۱۳۷۰)، *هنر و جامعه*، ترجمه غفار حسینی، چاپ اول، تهران، توس.
- بلعمی، محمد بن محمد (۱۳۸۳)، *تاریخ بلعمی* (تکمله و ترجمه تاریخ طبری)، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، چاپ دوم، تهران، زوار.
- جواری، محمدحسین (۱۳۸۳)، *اسطوره در ادبیات تطبیقی*، به نقل از اسطوره و ادبیات (مجموعه مقالات)، چاپ اول، تهران، سمت.
- ذکرگو، امیرحسین (۱۳۷۷)، *اسرار اساطیر هند*، چاپ اول، تهران، فکر روز.
- روتون، ک.ک. (۱۳۸۱)، *اسطوره*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، چاپ دوم، تهران، مرکز.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۷۸)، *سایه‌های شکارشده*، تهران، قطره.
- فرنبرگ دادگی (۱۳۶۹)، *بندشکن*، گزارش مهرداد بهار، چاپ اول، تهران، توس.

- مک‌کال، هنریتا (۱۳۷۳)، *اسطوره‌های بین‌النهرین*، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز موسوی گرمارودی، علی (۱۳۵۷)، *سرود رگبار*، چاپ اول، تهران، رواق.
- _____ (۱۳۸۶)، *باغ سنگ (گزیده اشعار)*، چاپ اول، تهران، تکا.
- _____ (۱۳۶۳)، *خط خون*، چاپ اول، تهران، زوار.
- یاحقی، جعفر (۱۳۷۵)، *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، چاپ دوم، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، سروش.